

پژوهش در «دنیای قشنگ نو»

آن سوی دیگر یک تصویر

مسعود آرين نژاد*

اشاره: در آن سوی دیگر، نگاه‌ها و تصویرها، اغلب متفاوت‌اند و برای فهم و شناخت بهتر هر موضعی، صبر و حوصله تأمل در این تفاوت‌ها، گاهی کمترین هزینه‌های لاجرم چاره سازند. از این روست که برای بهتر دیدن و فهمیدن مسئله پیچیده‌ای چون «پژوهش» و جوانب پربزرگ پیرامون آن، بی‌مناسبت نیست که گاه به گاهی از سمت و سوهای متفاوت دیگری نیز به آن نظر کنیم. سمت و سوهایی که البته با حفظ حرمت و اصالت ارزش‌های گذشته، پرسش‌ها و چالش‌های تازه‌ای را برانگیزند و پاسخ‌های تازه‌ای را نیز طلب کنند.

برای مایی که بعد از چندین و چند قرن خواب‌گردی، هنوز خیلی نیست که به «دوران» رسیده‌ایم یا «تازه به دوران رسیده‌ایم» (اگر رسیده‌ایم؟! «پژوهش» هم ره آورد تازه وارد دیگرست درست مثل اتول، عکاسخانه، توپ جنگی، دموقراسی، رادیو، گرامافون، تلگرام، لکوموتیو، سینماتوگراف، روزنامه، یونیورسیت، آیروپلین و پس از آن تلویزیون، ماشین حساب، کامپیوتر، پی سی، اینترنت، موبایل، رسانه اجتماعی، مدنیت و حالا هم تحفه جذاب و نوبری چون «پیپر» برای چیزی با نام «تولید علم» و «پژوهش».

برای ما، همه این‌ها وجوهی از «دنیای قشنگ نویی»^{۲۳} در آن «دور دست»‌هایی هستند که در تمام بیش از یک قرن گذشته همیشه آرزو و شوق و حسرتش را داشته‌ایم اما بعد از این همه سال هنوز هم در برابر جلوه‌ها و زرق و برق‌های جذاب و فریبنده‌اش، بیگانه و خیالانی و بلاتکلیفیم. این یعنی ما هنوز نمی‌دانیم که از میان آن همه دستاوردهای پرشمار و متنوع «عصر جدید»^{۲۴}، کدامیک را واقعاً می‌خواهیم و کدامیک را اصلاً نمی‌خواهیم و این خواستن و نخواستن چه ربط روشنی به آینده سهم ما دارد. راست این است که ما هنوز کارکرد و منطق حضور و پیچیدگی دینامیسم تداوم و تکامل خیلی از داشته‌ها، بنیادها و اجزای این «دنیای قشنگ نو» را نمی‌شناسیم و در نتیجه معمولاً آن‌ها را از جنبه‌هایی ایستا، ابزاری، روزمره، صوری، سطحی، به قیاس خود، منفصل و گسسته می‌نگریم و می‌سنجیم و از آن میان، هریک را که دلپسند حال و احوال روزمره و رفع نیاز فوری و ابن‌الوقت‌مان یافتیم جدا می‌کنیم و در جستجوی راه میانبر و سریع‌الوصولی برای رسیدن به آن برمی‌آییم. عجب آنکه ظاهراً اغلب هم میانبرهای

^{۲۳} دنیای قشنگ نو، الدوس هاکسلی، ترجمه سعید حمیدیان، انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۸.

^{۲۴} عصر جدید، چارلی چاپلین، ۱۹۳۶.

کوتاه سهل‌الوصولی پیدا می‌کنیم و یک چندی از روزگار زندگی و سرنوشت نسل‌هایی را صرف آزمون و خطای طی طریق آن‌ها می‌کنیم، درست همان گونه آزمون و خطاهایی که تا به حال خرج میان‌برهای وصول به «صنعت و فناوری» کرده‌ایم، درست همان گونه آزمون و خطاهایی که تا به حال صرف میان‌برهای وصول به «علم و دانش تمدنی» کرده‌ایم، درست همان گونه آزمون و خطاهایی که تا به حال برای فهم و درک «فرهنگ عصری و تمدنی» صرف کرده‌ایم و درست همان گونه آزمون و خطاهایی که تا به حال برای درک و تفسیر رازهای «توسعه علمی و اجتماعی» صرف کرده‌ایم.

هم اکنون همین گونه آزمون و خطاهای تعجیلی در میدان «پیپر و پژوهش و تحقیق» هم در کار و تکاپوی خود است. پنهان نیست که ما هنوز «پیپر و پژوهش و تحقیق» را به خوبی و درستی نمی‌شناسیم و ضرورت‌ها، ایجابات و اقتضاهایش را نمی‌فهمیم، پنهان نیست که ما اغلب، مسئله‌دار و نیازمند «پژوهش و تحقیق» و به ویژه تشنه کام و جستجوگر دستاوردهای علمی خلاقی که قرار است در چیزی به نام «پیپر» ثبت و ضبط شوند نیستیم، پنهان نیست که ما هنوز ارزش و مرتبه صدق و اصالت و کاربری درک و فهم کشفانه و خلاقانه و معانی تازه را نمی‌شناسیم برای همین هم هست که هنوز «حقوق معنوی صاحب اثر» و «دستبرد علمی» نوعی شوخی یا حسادت علمی تلقی می‌شود و سیر و حساسیت جهان توسعه یافته را درباره آن‌ها در نمی‌یابیم و طرح هرگونه اتهام یا شبهه‌ای نسبت به دانشگران خود را نوعی توطئه سیاسی تفسیر می‌کنیم.

وقتی که «صنعت و فناوری» برای ما تا به حال اغلب چیزی از جنس یک کالای وارداتی و مونتاژی یا حداکثر، مهندسی معکوس است، وقتی که «علم و دانش» برای ما معمولاً معقولانی محفوظاتی، کتابخانه‌ای، آوردنی، بردنی، خریدنی و وارد کردنی و یا از جنس دستاوردهای قابل استحصال از مسیر نوعی مشابه‌سازی و ریزه‌خواری فکری در کنار سفره دیگران بوده است، وقتی که «علم» برای ما هنوز، از جنس اقلامی است که بیشتر از هر جا در قفسه خاک خورده کتابخانه‌ها یافت می‌شود، در جیب و امضای تصدیق‌داران مدارک دانشگاهی پیدا می‌شود، به سادگی جابجا می‌شود یا تغییر مالکیت و تعلق می‌دهد، به سادگی ثبت و ضبط و تثبیت و نگهداری می‌شود یا موزه‌ای و تماشایی و سرگرم‌کننده و تشریفاتی می‌شود، در این شرایط دور نیست که فهم مضمون پیچیده‌ای چون «پژوهش» هم انباشتی از درک و گمان‌های خام و شخصی و پراز شکاف و خطاهای آسیب‌زا باشد.

برای همین گونه تلقی‌ها و گمان‌هاست که «علم و دانش» با همه تصوری یا توهمی که از بیداری یک‌صد ساله اخیر خود داریم («بیداری» ادعای خیلی بزرگ‌گست؟! هنوز نقش مؤثر و پیشرانی در تحولات و حتی مدیریت مسئله‌های روزانه‌مان ندارد و اگر در دنیایی لاجرم عصری شده و جهانی شده و نزدیک و پراز پیوندهای

- آیا در میدان این دایره از علم و پژوهشگری، بیداری، هوشیاری و روابط انسانی ستوده‌ای در حال نشو و نماست یا محلی از اعراب و اعتنا دارد؟
- آیا این مدل مسلط دانشوری، جایگاه دانشوری‌های متفاوت و ممتاز دیگری چون «هشترودی‌ها» و «مصاحب»‌های ممکن و مورد نیاز ما را تحقیر و تحدید نکرده است یا فرصت و مجالی برای بُروز و تحقق‌اشان باقی گذارده است؟

رمان «دنای قشنگ نو» (۱۹۳۲) نوشته آلدوس هاکسلی نویسنده انگلیسی (۱۹۶۳ - ۱۸۹۴) است وی یکی از پیشقراولان رمان‌های ضد آرمانی (پاد آرمانی) درباره آینده نامطلوب احتمالی برای تمدن است و مضمون اصلی این رمان هم در چنین فضایی است. در این رمان، آلدوس هاکسلی آینده‌ای را ترسیم می‌کند که دانش ژنتیک و روانشناسی پیشرفته در خدمت یک نظام خودکامه جهانی، نسل بشر را به نحوی به خدمت می‌گیرد که هر چند رنج‌هایی از نوع جنگ و فقر از بین می‌روند اما بنیاد خانواده و اصالت و اعتقاد به آن مضمحل می‌شود، انسان‌ها با شادی‌ها و رفاه‌های تنظیم شده‌ای تنها به لذت‌طلبی و اخلاق دم غنیمتی روزگار می‌گذرانند و شور و عشق و خانواده و هنر و مذهب که همگی محرک و انگیزه بخش تنوع، تکثر و تعالی جامعه و تاریخ بشری هستند فراموش می‌شوند. کارخانه‌های تولید و تکثیر ماشینی انسان، تولیدات خود را بر حسب سنجش هوشی، به دسته‌های تفکیک شده متنوعی و هر دسته‌ای را برای کارکردها و رضایتمندهای ماشینی پیش‌بینی شده‌ای تربیت و شرطی‌سازی می‌کنند. به این ترتیب روح آزاد شورمند عصیانگر خلاق بشر در چارچوب یک پاد آرمان‌شهر قشنگ نفرت‌انگیز، منحل و مضمحل می‌شود.

خوشبینی، به قول علما، ترجیح مُرجَح است. این معنی در این نوشته مغفول نیست. این یعنی نقد و نظر منتقدانه حاضر در این کلام، فقط متوجه آفت‌های پراسیب نگاه صوری و رسمی حاضر به علم، فناوری، پژوهش و پیپرنویسی در شرایط ادراک و تفسیر ما از توسعه علمی جهان معاصر است. بنابراین واضح است که حرمت علم و دانش و خلاقیت و پژوهش و پژوهشگر و مقاله‌ها و نوشته‌های اصیل و راهگشا هیچگاه خُرده‌پذیر نیستند و بی تردید همه امید هم همین‌ها هستند. این اصالت‌ها، حقانیت‌ها و راهبری‌ها تردید ناپذیرند.

* دانشگاه زنجان

آنی روزمره (حسب مقتضیات چاره‌ناپذیری) زندگی نمی‌کردیم پیشرفت و تحول امور جاری امان بسیار بطنی و کند رخ می‌داد. با این اوصاف، تکلیف «پژوهش و پیپر» که از میوه‌های متاخر این علم و دانش آرزومندانه اما «کم‌تر و بار» در میان هستند معلوم است! «پیپر و پیپرنویسی» که روزگاری نه چندان دور گمان می‌شد مرکب تیز رو تازه‌نفسی برای میان بُرهای همیشه رویایی ما خواهد بود اکنون سخت درگیر توجیه اصالت و حقانیت و جایگاه ضرورت حضور خود در صحنه امروز زندگی دانشگاهی و علمی و حتی اجتماعی ما شده است تا از جمله پاسخ گوید که چرا در استیلای تفسیری خود، بود و نبود همه چیز علم را به این قاب محدود و کوچک، فرو کاسته است.

هم اکنون این گونه پرسش‌ها مطرح‌اند:

- در گردونه «جهانی و پُرونیق پیپر» در این «دنای قشنگ نو»، پیپرنویسان ما کجا هستند و چه کاره‌اند^{۲۵} و چه نقش خلاق و پیشرانی در ترسیم هندسه و محتوای زندگی و زمانه اینجایی ما دارند؟
- آیا خود آگاهی‌های انسانی و اجتماعی، موقعیت و مقصد روشنی در دورنمای فعالیت‌ها و جایگاه‌های مورد انتظار از «پژوهشگران» و «پیپرنویسان» دارد تا گاهی بخشی‌هایی از قدر و قیمت این زحمت و همت، در میدان پرنزاع و گسترده «فرهنگ علم» به صحنه آیند و جبهه پیشرانی از نقد و نظر و نقشه و تدبیر را برای توسعه آینده کشور در تکامل تدریجی و تاریخی خود شکل دهند.
- آیا در هیجان رقابت تولید و تکثیر بی‌وقفه «پیپر» و برخی از خودفریبی‌های صوری و آماری پیوست شده به آن، از خود بیگانگی غریب و وسیعی که «اخلاق، شوق و شور تجلیات انسانی» و «هوشیاری و هوشمندی عصری و نسلی» را در جایگاه دست چندی گذارده است دیده نمی‌شود؟
- آیا پیپرنویسی‌های پر شمار ما در سمت و سوی مکتب آفرینی‌های علمی مورد انتظاری گام می‌زنند تا اثرگذاری‌های علمی و اندیشگی خود را در آستانه‌های ملموس محیطی و جهانی افزایش دهند؟
- آیا شکل پژوهشگری و پیپرنویسی‌های مسلط جاری در ایران امروز ما در سمت و سویی از شکل‌گیری «دنای قشنگ نوی» نیست که در آن فرهنگ، اخلاق و مسئولیت‌پذیری‌های اجتماعی مورد کم‌اعتنایی یا کم‌قدری است؟

^{۲۵} «حقیقت امر ... این است که ما کاره‌ای نیستیم. بدین نکته معترف نبودن خامی و پوچی بسیاری می‌خواهد. و پرسشی پیش می‌آید که: پس چه می‌گوییم؟ برای این پرسش پاسخی اندیشیده‌ایم. از هر چه بگذریم بالاخره ما هم یک تماشایی این زندگی و زمانه‌ایم.» مقدمه زمستان (مهدی اخوان ثالث)